

ISBN 978-04148-332-9

ISBN 978-04148-332-9

ISBN 978-04148-332-9

ISBN 978-04148-332-9

ISBN 978-04148-332-9

ISBN 978-04148-332-9

ISBN 978-04148-332-9

ISBN 978-04148-332-9

ISBN 978-04148-332-9

ISBN 978-04148-332-9

ISBN 978-04148-332-9

کوبو آبه

زن در ریگ روان

ISBN 978-04148-332-9

ISBN 978-04148-332-9

ISBN 978-04148-332-9

ISBN 978-04148-332-9

ISBN 978-04148-332-9

ISBN 978-04148-332-9

ترجمه مهدی غبرائی



انتشارات نیلوفر

مأذونه
تاریخ انتشار: ۱۳۸۷
محل انتشار: تهران
تعداد صفحات: ۱۰۵
تعداد جلد: ۱
قیمت: ۱۰۰۰۰
www.nilوفر.com



انتشارات نیلوفر

هر یکی از روزهای ماه اوت مردی ناپدید شد. فقط برای تعطیلات به کنار
 دریافت بود، تا فاصله ای که بیشتر از نصف روز با قطار طول نمی کشید، و
 دیگر خبری از او نشد. تحقیقات پلیس و چاپ آگهی در روزنامه ها هم
 هیچ کدام به جایی نرسید.

البته گم شدن آدم ها چندان غیر عادی نیست. طبق آمار هر سال صدها
 مورد ناپدید شدن گزارش می شود. وانگهی، تعداد بازیافتگان برخلاف
 انتظار کم است. قتل ها و تصادف ها همیشه شواهد روشنی به جا می گذارند،
 و انگیزه های آدم ربایی معمولاً قابل تشخیص اند. اما اگر نمونه ما از این
 مقوله ها بیرون باشد - و این موضوع بخصوص در مورد گمشدگان
 صادق دارد - سرنخ ها را خیلی به زحمت می توان پیدا کرد. مثلاً خیلی از
 ناپدید شدن ها را می توان به پای فرار ساده گذاشت.

در مورد این مرد هم سرنخ ها ناچیز بود. هر چند مقصد کلی اش معلوم
 بود، اما از آن منطقه گزارشی نرسیده بود که جسدی پیدا کرده اند. از قرار
 معلوم، کارش طوری بود که اساساً نمی شد تصور کرد با رازی سر و کار

داشته باشد تا برای همین او را بدزدند. رفتارش هم به قدری عادی بود که کمترین نشانی از قصد ناپدید شدن در آن دیده نمی شد.

طبعاً همه اول خیال می کردند پای زنی در میان است. اما زنش، یا دست کم زنی که با او به سر می برد، به همه گفت غرض از سفرش گردآوری انواع حشرات بوده. بازرس های پلیس و همکارانش بفهمی نفهمی ناامید شدند. بطری و تور حشره گیری را مشکل می شد سرپوشی برای گریز عاشقانه با دختری به حساب آورد. بعدش هم یکی از کارمندان ایستگاه س مردی را به یاد آورده بود که با سر و وضع کوهنوردها از قطار پیاده شده، و از شانه هایش یک قمقمه و جعبه ای چوبی آویخته بوده که می شد آن را به حساب وسایل نقاشی گذاشت. کارمند مربوطه می گفت که مرد تنها بوده، یگه و تنها. بنابراین فرضیه دختری و این حرف ها بی اساس بود.

حدس و گمان تا آنجا پیش رفت که مرد مزبور از زندگی خسته شده و دست به خودکشی زده است. یکی از همکارانش، که روانکاو غیر حرفه ای بود، روی این نظر پافشاری می کرد. او مدعی بود که علاقه به وقت گذرانی بیهوده ای مانند گردآوری حشرات در آدم بالغ، بی پروا برگرد دال بر اختلال روانی است. حتی در مورد اطفال، اشتغال خاطر غیرعادی به جمع آوری حشرات اغلب نشانه عقده اُدیپ است. کودک به جبران امیال ارضا نشده اش، از اینکه به تن حشرات سنجاق فرو کند لذت می برد، چون نمی خواهد هرگز ترس از گریزشان را به دل راه دهد. و این نکته که در بزرگسالی هم از این کار دست نکشد، مسلماً نشانه آن است که وضع روبه وخامت رفته است. بنابراین اصلاً تصادفی نیست که حشره شناسان مبتلا به تمایل حاد تملک اند و همچنین آدم هایی هستند که به غایت انزواجو، شیفته سرقه، و همجنس باز. از این نقطه تا خودکشی بر اثر ملال یک قدم

بیشتر فاصله نیست. راستش را بخواهید، حتی بعضی از گردآورندگان حشرات بیش از گردآوری مجذوب سیانور توی بطری های خود می شوند، و هرچه بکوشند نمی توانند از این کار دست بشویند. در واقع مرد حتی یک بار هم علائق خود را با کسی در میان نگذاشته بود، و همین ظهراً ثابت می کند که به آنان بدگمان بوده.

اما چون عملاً هیچ جسدی کشف نشد، همه این نظریات نبوغ آسا بی پایه از آب درآمد.

هفت سال گذشت و کسی از حقیقت خبردار نشد. بنابراین طبق مفاد ۳۰ قانون مدنی، مرد را در عداد مردگان قلمداد کردند.